## جلسه 3-115

**سه‌شنبه - 21/06/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث به اینجا رسید که مرحوم آقای خوئی راجع به کسی که نماز شبش فوت شده بخاطر این‌که خواب مانده، موقع اذان صبح بیدار شده، فرمود: ما به برکت انقلاب نسبت بین طوائف روایات جمع عرفی کردیم و نظر‌مان این شده که این آقایی که بخاطر خواب نماز شبش فوت شده، از خواب که بیدار شد موقع طلوع فجر نماز شب می‌‌خواند، بعد نماز صبح می‌‌خواند و این نماز شب مکروه نیست بلکه به آن ترغیب هم شده.

ما عرض کردیم که کبری انقلاب نسبت بر فرض درست باشد تطبیقش بر مقام اشکال‌هایی دارد که دیروز به آن اشاره کردیم.

اما کبری انقلاب نسبت را توضیح دهیم که چرا قبول نداریم خلافا لجمع من الاعلام. ما معتقدیم کبری انقلاب نسبت تمام نیست چون جمع عرفی تابع ظهور استعمالی خطاب‌ها هست. ظهور استعمالی خطاب اگر اخص بود از یک خطاب دیگر، عرف بین این دو خطاب که از متکلم واحد صادر شده، جمع عرفی می‌‌کند می‌‌گوید پس معلوم می‌‌شود مرادش از خطاب عام و مطلق غیر از این مورد خاص و مقید بوده. اما اگر بین دو ظهور استعمالی نسبت، عموم و خصوص مطلق نباشد، مثل اکرم العالم لاتکرم العالم، مدلول استعمالی این دو خطاب متباینین هستند، ما به برکت خطاب سوم که می‌‌گوید که اکرم العالم العادل مقدار حجیت لاتکرم العالم را مضیق کردیم نه ظهور استعمالی آن را. مقدار حجیت لاتکرم العالم شد لاتکرم العالم الفاسق، ظهور استعمالیش که مضیق نشد. پس ظهور استعمالی لاتکرم العالم هنوز متباین است با اکرم العالم و بین این دو جمع عرفی راه ندارد وفاقا للسید الامام و السید الصدر قدس سرهما.

ولی خیلی از موارد نتیجه عرض ما با مسلک انقلاب نسبت یکی است. چرا؟ برای این‌که بر فرض ما بگوییم اکرم العالم و لاتکرم العالم تعارض و تساقط می‌‌کنند چون کبری انقلاب نسبت را قبول نداریم، خب به این خطاب اکرم العالم العادل که می‌‌توانیم فتوی بدهیم، او که طرف معارضه نیست. بله نسبت به اکرام عالم فاسق نتیجه فرق می‌‌کند: نسبت به اکرام عالم فاسق قائلین به انقلاب نسبت فتوی به حرمت می‌‌دهند، چون می‌‌گویند جمع عرفی کردیم بین این سه خطاب و خطاب لاتکرم العالم را نسبت به عالم فاسق عمل می‌‌کنیم در حالی که ما می‌‌گوییم نخیر، نسبت به عالم فاسق عارض هست بین خطاب اکرم العالم و لاتکرم العالم. اما نسبت به اکرام عالم عادل که مضمون این خطاب سوم است که می‌‌گفت اکرم العالم العادل که ما مشکلی نداریم. کبری انقلاب نسبت را قبول نداریم ولی به مضمون این خطاب خاص می‌‌توانیم فتوی بدهیم.

در مانحن‌فیه هم با این‌که کبری انقلاب نسبت را قبول نداریم اما اگر صحیحه سلیمان بن خالد مشکل دیگری نداشته باشد معارضه‌اش با این روایت مفضل بن عمر حل بشود با تضعیف مفضل بن عمر، ما کبری انقلاب نسبت را قبول نکنیم مشکل خاصی ایجاد نمیشه، مضمون صحیحه سلیمان بن خالد که قابل التزام است. فقط مشکل ما این است که خود صحیحه سلیمان بن خالد طرف معارضه است هم با روایت مفضل بن عمر که امروز بحث می‌‌کنیم راجع به سند آن و هم مشکل دیگر ما این بود که چون فرد متعارف ترک نماز شب برای کسی که مقید است نماز شب بخواند و می‌‌خواهد هنگام اذان صبح نماز شبش را اول بخواند بعد نماز صبح، فرض متعارف این است که خواب می‌‌ماند. نمی‌خواهم بگویم فرض دیگر نادر کالمعدوم است، می‌‌خواهم بگویم فرض متعارف این است و این فرض متعارف را نمی‌شود خارج کرد از آن خطابی که نهی می‌‌کند از تقدیم نماز شب بر نماز صبح، این فرض متعارف را نمی‌شود خارج کرد. استهجان خروج فرض متعارف به معنای این نیست که آن فرض غیر متعارف نادر کالمعدوم است تا بعضی‌ها اشکال کنند بگویند نه آقا نادر کالمعدوم نیست، خیلی‌ها عذر دارند، ‌بیدارند ولی نماز شب نمی‌خوانند. ما می‌‌گوییم فرض متعارفی که اباء دارد اطلاق نهی از تقدیم نماز شب که این فرض متعارف را از او خارج کنیم این است که انسانی که اهل نماز شب است و می‌‌خواهد موقع اذان صبح نماز شبش را قبل از نماز صبح بخواند این است که خواب بماند و این فرض را نمی‌شود از خطاب نهی از تقدیم نماز شب بر نماز صبح خارج کرد عرفا و این جمع عرفی نیست. و لذا تعارض، ‌مستقر است.

و اما ادامه بحث‌مان راجع به این‌که روایت مفضل بن عمر که در نقطه مقابل روایت صحیحه اسماعیل بن خالد است که دقیقا می‌‌گوید خواب ماندی، هنگام اذان صبح بیدار شدی، اما إبدأ بالفریضة، ‌روایت مفضل بن عمر این را می‌‌گوید، ‌در مقابل صحیحه سلیمان بن خالد که می‌‌گفت إبدأ بصلاة اللیل، ‌اصلا هشت رکعت نماز شب را بخوان بعد نماز شفع و وتر را بخوان بعد نماز صبح را بخوان ‌که با هم تعارض داشتند، آقای خوئی فرمود سند روایت مفضل بن عمر ضعیف است. در فقه این‌جور فرمود اما در رجال فرموده به نظر ما مفضل بن عمر ثقه هست.

خلاصه فرمایش آقای خوئی در رجال این است: ایشان فرموده که: ما درست است که کلمات رجالیین را که می‌‌بینیم با هم متعارض است اما روایات مادحه در مورد مفضل بن عمر آنقدر زیاد است که در بین‌شان روایات صحیحه هم هست که منشأ می‌‌شود که ما مطمئن بشویم به جلالت قدر مفضل بن عمر. روایات ذامه هم داریم اما این روایات ذامه عمدتا ضعیف السند است و برخیش هم که سندش تمام است، توجیهش این است که بگوییم شبیه ذمی است که امام علیه السلام از زراره کرد، از محمد بن مسلم کرد و بعد هم پیغام داد به زراره مثلا که انما أعیبک بخاطر دفاع از تو مثل حضرت خضر که سفینه را سوراخ کرد برای دفاع از اهل سفینه که و کان ورائهم ملک یأخذ کل سفینة غصبا، من هم می‌‌خواهم تو را حفظ کنم و لذا اعیبک.

یا این‌جور توجیه کنیم یا این‌که بگوییم روایات ذم در زمان امام صادق و از امام صادق نقل شده اما روایات مدح از امام کاظم و امام رضا نقل شده. فوقش مفضل بن عمر زمان امام صادق یک مشکلی داشته، مشکل برطرف شده. حالا آن مشکل چی بوده، ظاهرا مشکل این بوده که مفضل بن عمر دنبال امام کردن اسماعیل بوده، می‌‌خواسته اسماعیل بن جعفر امام باشد بعد از امام صادق علیه السلام و حضرت ناراضی بود از این کار و لذا بدگویی کرد از مفضل بن عمر. ولی مفضل بن عمر بالاخره تا آخر که در این راه نماند، ‌اسماعیل هم فوت کرد در زمان خود امام صادق علیه السلام، مفضل بن عمر برگشت، قائل به امامت امام کاظم بود و بعد از وفات امام صادق علیه السلام هیچ ذمی از امام کاظم و امام رضا علیه السلام راجع به ایشان صادر نشده بلکه مدح صادر شده. و لذا ما تشکیک نمی‌کنیم در جلالت قدر مفضل بن عمر. بعد ایشان می‌‌گوید و کفی فی جلالته که امام صادق علیه السلام کتاب توحید را برای او بیان کرد.

راجع به فرمایش آقای خوئی که مرحوم استاد هم پذیرفتند فرمایش ایشان را و ایشان هم قائل به وثاقت مفضل بن عمر شدند، مطالبی عرض می‌‌کنم:

یکی این‌که این تأکید که در کلام آقای خوئی هست، در کلام بزرگان دیگر هست که کاشف از جلالت قدر مفضل بن عمر این است که امام صادق کتاب توحید را برای او بیان کردند، ما به نظرمان این درست نیست:

اولا یک دعوایی کرد مفضل با یکی از زنادقه و او تشکیک کرد در وجود خدا، ‌مفضل عصبانی شد و او گفت مگه تو از اصحاب امام صادق نیستی، ما با امام صادق که بحث می‌‌کنیم با ما تندی نمی‌کنی، تو چه جور این مقدار با ما تندی می‌‌کنی؟ مفضل خدمت امام رسید و اظهار ناراحتی کرد، امام فرمود بیا اینجا چند روز، من راجع به توحید صحبت کنم برات. این دلیل بر جلالت قدر مفضل نمی‌شود، خب مبتلا شد مفضل به یک دعوایی با یکی از زنادقه، ‌بهترین فرصت بود که امام علیه السلام راجع به توحید سخنانی بیان کنند.

وانگهی ما وارد این بحث نمی‌شویم، ‌این‌طور نیست که کتاب توحید مفضل اینقدر اتقان متن داشته باشد که بگوییم حتما از امام صادق علیه السلام است، مفضل بن عمر نقل می‌‌کند که خودش اول الکلام است و مطالبی نامانوس در این کتاب هست که باید توجیه بشود مطالبی که احیانا خلاف علم در او پیدا می‌‌شود. این‌طور نیست که ما بگوییم اینقدر این کتاب، کتاب متقنی است که همین که این کتاب متقن را به مفضل بن عمر امام القاء کرد کاشف از جلالت مفضل بن عمر است. کی می‌‌گوید این کلام امام علیه السلام است؟ مفضل بن عمر می‌‌گوید دیگه، خود مفضل بن عمر فعلا محل بحث است. و کتاب هم مثل قرآن‌ که نیست که خودش معجزه و دلیل بر حقانیت خودش باشد. عرض کردم مطالبی در آن هست که اگر مراجعه بفرمایید، ما وارد این بحث نمی‌شویم که مطالب مضطربی است و جای بررسی دارد.

اما راجع به روایات: خب این مطلب آقای خوئی انصافا درست است که روایات ذم از امام صادق علیه السلام وارد شده. ما این روایات را بخوانیم:

صحیحه اسماعیل بن جابر: قال ابوعبدالله علیه السلام: إئت المفضل و قل له یا کافر! یا مشرک! ما ترید الی إبنی؟ ترید ان تقتله؟

عرض کردم در روایات دیگر هم هست که مفضل در کنار اسماعیل بود و یک حدیثی هم هست، او را هم بخوانم که کشی از حماد بن عثمان نقل می‌‌کند که:

ان المفضل کان منقطعا الیه، یعنی الی اسماعیل، از خصصین اسماعیل بود، یقول فیه مع الخطابیة، قائل به امامت اسماعیل بود بعد از امام صادق مثل خطابیه، ثم رجع، ‌بعد رجوع کرد از این فکر نادرست.

در یک روایت دیگر هم کشی نقل می‌‌کند از اسماعیل بن عامر، می‌‌گوید که: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فوصفت له الائمة حتی انتهیت الیه قلت و اسماعیل من بعدک، اسماعیل بن عامر می‌‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام اسماء ائمه را که گفتم، رسیدم به خود حضرت، گفتم بعد از شما اسماعیل، حماد می‌‌گوید من به اسماعیل بن عامر گفتم و ما دعاک الی ان تقول و اسماعیل من بعدک؟ برای چی این را گفتی؟ قال امرنی المفضل بن عمر، این مفضل بن عمر بود به من گفت این‌جور بگو. و لذا مفضل بن عمر در این روایت صحیحه اسماعیل بن جابر که می‌‌گوید امام فرمود برو سراغ مفضل بن عمر، به اسماعیل بن جابر فرمود، ‌و قل له یا کافر! یا مشرک! ما ترید الی إبنی؟ ترید ان تقتله؟ می‌‌خواهی بکشیش؟ چون همین که اسماعیل را مطرح می‌‌کرد در معرض این بود که حکومت حساس بشه رویش. می‌‌خواهی پسرم را بکشی. تعبیر یا کافر یا مشرک خیلی تعبیر تندی است.

این یک روایت در ذم مفضل بن عمر. بله روایت از امام صادق علیه السلام است.

[سؤال: ... جواب:] بحث در این است: شما دلیل بر وثاقت مفضل بن عمر که پیدا نکردی. آقای خوئی می‌‌گوید قول رجالیین معارض است ما روایات مادحه را کاشف از جلالت قدر مفضل بن عمر قرار می‌‌دهیم و از جلالت قدرش کشف وثاقت پیدا می‌‌کنیم. آخه این جلیل القدری است که امام صادق به او می‌‌فرماید یا کافر یا مشرک؟! آقای خوئی جواب می‌‌دهد، می‌‌فرماید یا بگوییم زمان امام صادق یک مشکلی داشت ولی بعدا روایاتی که از امام کاظم علیه السلام است که هو الوالد بعد الوالد که می‌‌خوانیم روایاتش را، ‌آن‌ها دلیل بر این است که دیگه مشکلش برطرف شده بود زمان امام کاظم علیه السلام یا امام صادق هم شبیه همان تاییدی که از زراره کرد شبیه آن را در مورد مفضل بن عمر که شخص به نامی بود و جزء معاریف کوفه بود، امام برای حفظ او این‌جور فرمود.

[سؤال: ... جواب:] أمرنی مفضل که به امام صادق بگویم که و اسماعیل من بعدک، او که حالا مهم نیست. این‌که ربطی به بحث ما ندارد. آن را خواستیم مطرح کنیم بگوییم مفضل بن عمر جزء منقطعین و جزء خصصین اسماعیل بود. حالا زمانی که اسماعیل زنده است فکر کند اسماعیل امام بعد از امام صادق است که این اشکالی ندارد که. مشکل این است که امام به او فرمود یا کافر یا مشرک. ... زمان امام صادق اسماعیل زنده بود، دلش می‌‌خواست مفضل بن عمر که اسماعیل بشود امام بعد از امام صادق، این‌که جرم نیست. مشکل این است که چه جور این مفضل بن عمر چه کرده بود و چه خبث باطنی داشت که امام به او فرمود یا کافر یا مشرک. مشکل این است.

روایت دوم را هم بخوانم، معتبره علی بن حکم از مفضل بن عمر نقل می‌‌کند. می‌‌گوید که: کان یبشّر ابالخطاب و فلانا انکما لمن المرسلین، مفضل بن عمر به ابوالخطاب، مغیرة بن سعید که رئیس فرقه ضاله خطابیه است و امام لعن‌شان می‌‌کرد و بعدا هم در یک درگیری در کوفه با اصحابش کشته شد، مفضل بن عمر خطاب می‌‌کرد می‌‌گفت به ابوالخطاب و یک شخص دیگر، می‌‌گفت انکما لمن المرسلین، ‌شما دو نفر از پیامبران خدا هستید.

حالا در کشی بدتر از این دارد. در کشی دارد منتها از بعضی کتب غلات نقل می‌‌کند، می‌‌گوید در بعض کتاب غلات هست که مفضل می‌‌گفت قتل مع ابی الخطاب سبعون نبیا، ‌با ابوالخطاب در کوفه هفتاد پیامبر کشته شد.

حالا این نقل کشی از بعض الغلات ارزشی ندارد ولی آن معتبره علی بن حکم سندش خوب است. می‌‌گوید مفضل بن عمر به ابوالخطاب و شخص دیگری می‌‌گفت انکما لمن المرسلین. ولی کی این‌ها بوده؟ این‌ها زمان امام صادق بوده، آن موقع این را می‌‌گفته. منتها اگر مفضل بن عمر به یکی بگوید انکما لمن المرسلین، آن یا کافر یا مشرک که سهل است، یا زندیق یا مرتد، همه این‌ها را باید به او گفت دیگه. کسی که معتقد است ابوالخطاب و رفیقش جزء رسل الهی هستند‌، یعنی خاتمیت را منکر است برای پیغمبر اکرم.

روایت سوم روایت عبدالله بن مسکان، ‌این هم در تنقیص و در ذم مفضل بن عمر آمده:

دخل حجر بن زائده و عامر بن جذاعة الازدی علی ابی عبدالله علیه السلام فقالا له جعلنا فداک ان المفضل بن عمر یقول انکم تقدرون ارزاق العباد، حجر بن زائده و عامر بن جذاعة خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند عرض کردند که آقا مفضل بن عمر می‌‌گوید رزق مردم دست شماست، شما مقدر الارزاق هستید، امام فرمود و الله ما یقدر ارزاقنا الا الله، ‌مقدر ارزاق خود ما هم خداست، بعد حضرت فرمود و لقد احتجت الی طعام لعیالی فضاق صدری، من تازگی نیاز پیدا کردم برای خانواده‌ام غذا تهیه کنم ماندم از کجا تهیه کنم تا بالاخره یک راهی به ذهنم رسید آن را رفتم، طعام برای عیالم تهیه کردم، فعندها طابت نفسی، ‌تا آرامش پیدا کردم، ما مقدر الارزاقیم؟ ما که خودمان هم اگر طعام نداشته باشیم باید بگردیم دنبال طعام. بعد حضرت فرمود لعنه الله و برأ منه، راجع به مفضل بن عمر. قالا أتلعنه و تتبرأ منه؟ قال نعم فالعناه و ابرئا منه برأ الله و رسوله منه.

این روایاتی که در ذم مفضل بن عمر است.

آقای خوئی فرموده که خب این روایات صلاحیت مقاومت در برابر روایت مادحه ندارد. روایات مادحه کثیر است و در آن صحاح هم هست و آخرش این است توجیه می‌‌کنیم آن روایات ذامه از امام صادق علیه السلام صادر شده، آن موقع حالا مفضل بن عمر مشکلی داشت، ‌مشکلش حل شد‌، یا مشکلی نداشت امام صادق برای حفظ جان مفضل بن عمر، او را خراب کرد که دشمن در او طمع نکند، ‌همان کاری که با زراره کرد. ولی امام کاظم علیه السلام راجع به او مدح‌های خیلی بلیغی کردند، نمی‌شود آدم، ‌ضعیف باشد و امام کاظم راجع به او صحبت کند. آن وقت آقای خوئی شروع کرده روایات مادحه را ذکر کرده.

[سؤال: ... جواب:] امام صادق علیه السلام روایات مادحه دارد منتها آقای خوئی بیانش این است، می‌‌فرمایند فوقش این است که روایات ذامه از امام صادق نقل شده، روایات مادحه هم از امام صادق نقل شده، تعارض بکنند، حالا چرا روایات ذامه نقل شده، یا مشکلی داشته مفضل یا برای حفظ او بوده اما دیگه روایات امام کاظم و امام رضا علیه السلام معارض ندارد که. شما هم که می‌‌گویید معیار حالی فعلی افراد است. خب امام کاظم دیدند مفضل بن عمر آدم صالحی شده، تعریفش کردند‌، مدحش کردند و ما هم وقتی روات را حساب می‌‌کنیم نباید حساب کنیم از روز اول چی بوده و الا کار خراب می‌‌شود. روات که می‌‌گویند ثقةٌ، ثقة یعنی از نوجوانی ثقه بوده، از وقتی به دنیا آمده ثقه بوده؟ نه آن وقتی که ما دیدیم ثقه بوده. خب اگر هم قبلا یک روایت خلافی، یک کتاب نادرستی تالیف کرده باشد بعد از وثاقتش اصلاح می‌‌کند. مفضل بن عمر هم زمان امام کاظم آدم خوبی بوده، حالا قبلا یک فتره‌ای دچار مشکل شده، مهم نیست. بالاخره آن موقع که آدم خوبی بوده نگفته حرف‌های قبلی من رو عمل نکنید، روایت‌های قبلی من رو عمل نکنید، همچون چیزی نگفته.

حالا روایات مدح مفضل بن عمر رو که آقای خوئی می‌‌گوید زیاد است و در آن ضعیف السند هم هست ببینید! برخی از این‌ها را خواندیم، باز سریع تکرار می‌‌کنم.

یکی این بود که روایت موسی بن بکر بود، ‌روایت اول روایت موسی بن بکر بود که:‌ سمعت ابالحسن علیه السلام یقول، ظاهرا امام رضا علیه السلام است، لما اتاه موت مفضل بن عمر قال رحمه الله کان الوالد بعد الوالد، مثل پدر بود برای ما، ‌کان الوالد بعد الوالد، أما انه قد استراح. می‌‌گویند مفضل بن عمر آنقدر عاشق امام بود، ماهی که می‌‌خرید برای امام، ‌سر ماهی را جدا می‌‌کردند، نمی‌خوردند، ‌این مفضل سرهای این ماهی را جمع می‌‌کرد می‌‌برد بازار، بازار ماهی‌فروش‌ها، می‌‌فروخت به جایش یک ماهی دیگر می‌‌خرید، برای امام می‌‌آورد، ‌اینقدر حریص بود بر مصالح امام مادیا و معنویا و لذا تعبیر این است که کان الوالد بعد الوالد أما انه قد استراح.

روایت دوم: بشیر دهّان می‌‌گوید قال ابوعبدالله علیه السلام لمحمد بن کثیر ثقفی که: ان حجر بن زائده و عامر بن جذاعة اتیانی فشتماه عندی فقلت لهما لاتفعلا فانی اهواه فلاغفرالله لهما! خدا نبخشد این دو نفر را که بدگویی می‌‌کردند از مفضل بن عمر.

این روایت از امام صادق علیه السلام است.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! حضرت از آن محمد بن کثیر سؤال کرد، فرمود ما تقول فی مفضل بن عمر؟ او گفت لو رأیت فی عنقه صلیبا لعلمت انه علی الحق بعد ما سمعت ما تقول فیه ما تقول، ‌با این تعریف‌هایی که شما کردید از مفضل بن عمر، اگر صلیب هم بر گردنش آویزان بکند می‌‌دانم که این حکمتی دارد و الا این آدم درست است، قال علیه السلام رحمه الله، ‌حضرت تایید کرد، ‌بعد فرمود حجر بن زائده و عامر بن جذاعه پیش من آمدند، بدگویی کردند از مفضل بن عمر، ‌فقلت لهما لاتفعلا فانی اهواه فلم یقبلا فسألتهما ان الکف عنه حاجتی فلم یفعلا فلاغفرالله لهما، ‌خب این جلالت قدر مفضل بن عمر را می‌‌رساند.

روایت سوم روایت هشام بن احمد، ‌ابن ابی عمیر نقل می‌‌کند با سندش از هشام بن احمد، ‌قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و انا ارید ان اسئله عن المفضل بن عمر، می‌‌خواستم راجع به مفضل بن عمر سؤال کنم‌، معلوم می‌‌شود این مفضل بن عمر از آن کسانی بوده که شخصیت جنجالی داشته، ‌حضرت در یک زمینی بودند، زمین کشاورزی، ‌خیلی گرم بود هوا، و العرق یسیل علی صدری، ‌فابتدأنی فقال نعم و الله الذی لااله‌الاهو، المفضل بن عمر جعفی حتی احصیت نیفا و ثلاثین مرة یقولها و یکررها قال انما هو والد بعد الوالد. یعنی بعد از پدر خودم او پدری کرد برای ما.

[سؤال: ... جواب:] کشی در این روایت مناقشه کرده، ‌گفته راوی در این روایت اسد بن ابی العلاء است که احادیث منکر را نقل کرده، یروی عن المناکیر بعد هم گفته شاید هم قبل از این‌که مفضل جزء خطابیه بشود، امام این‌جوری فرموده، ‌یعنی کشی پذیرفته که یک زمانی مفضل جزء خطابیه شده، یعنی جزء پیروان ابی الخطاب، مغیرة بن سعید شده. این را پذیرفته کشی. می‌‌گوید شاید این کلام امام قبل از خطابیه شدن مفضل است. این را داشته باشید!

[سؤال: ... جواب:] والد بعد والد یعنی دلسوزی. ... والد دلسوز ولد است دیگه، حالا ممکن است نقش پدری را برای ما، حضرت می‌‌گوید دلسوز ما است. ... مگه نوجوان بوده مفضل بن عمر؟ زمان امام صادق یک آدم کامل‌مردی بوده. ... بهرحال روایت این است دیگه.

روایت چهارم ابن ابی عمیر باسناده که دارد که اهل کوفه بعد از جریان ابوالخطاب یک مبلّغی خواستند از حضرت، حضرت فرمود هر وقت نیاز داشتید بیایید پیش خودم، ‌فقالوا لابد، گفتند نمی‌شود، ما بالاخره یک کسی باید داشته باشیم، فقال قد اقمت علیکم المفضل اسمعوا منه و اقبلوا عنه فانه لایقول علی الله و علیّ الا الحق.

این روایت معلوم می‌‌شود که حداقل اوائل امر جزء خطابیه نبوده بعد شایع کرده که جزء خطابیه شده چون با آن‌ها رفت و آمد می‌‌کرد. مثل این‌که یک آدمی بوده که دافعه نداشته، تحلیل شخصیت مفضل بن عمر این است که آدمی بوده دافعه نداشته، با همه خوب بوده، ‌با کفتربازها، با دزدها. هست، تاریخش هست، حتی با شراب‌خوارها، خطابیه، با این‌ها مماشات می‌‌کرده، شیعه‌هایی هم که خیلی، خلاصه معتقد بودند که خط قرمزها را باید مراعات کرد ناراحت بودند از این مفضل بن عمر. این از کل زندگی مفضل بن عمر به دست می‌آید که آن جریان هم نقل می‌‌کنند که امام صادق علیه السلام نامه نوشت که فلان مقدار پول نیاز هست، فلان چیز و فلان چیز را بخرید، هست، می‌‌خواهید متنش را می‌‌خوانم، می‌‌گوید مفضل بن عمر فرستاد دنبال همان کفتربازها گفت تا این زراره و این‌ها که به آن‌ها گفتم جور کنید گفتند حالا نداریم، باشد بعدا، تا این‌ها نهار نشده پول را جور کنید، گفت کفتربازها رفتند این طرف و آن طرف مبلغ زیادی جور کردند آوردند گذاشتند پیش مفضل بن عمر، هنوز ناهار زراره و این‌ها تمام نشده بود. به آن‌ها مفضل بن عمر فهماند که خلاصه ما به این کفتربازها نیاز داریم. حالا متنش را بعدا می‌‌خوانم. این هم روایت چهارم.

[سؤال: ... جواب:] کشی نقل می‌‌کند. ما از معجم رجال الحدیث جلد 19 صفحه 321 این‌ها را نقل می‌‌کنیم.

باز روایات دیگر هست که ان‌شاءالله در جلسه بعد دنبال می‌‌کنیم ببینیم چه می‌‌شود.